۲۵. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۹/۰۷)

۲۵. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۹/۰۷) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - دوشنبه، ۰۷ آذر ماه ۱۴۰۱ موضوع : تحلیل دو روایت سماعه و زهری در اجزاء روزه سوم الشک از روزه رمضان

- پیش‌گفتار(چکیده)
- برداشت «توفیق تعبدی» از روایت سماعه توسط شیخ انصاری
- مخالفت حاج آقا رضا همدانی با این برداشت
- تعارض داخلی روایت، لازمه برداشت شیخ انصاری
- مقصود از «اجزاء» در روایات
- بررسی تعابیر روایت سماعه
- سه معنا در «تفضل» و تفاوت آن‌ها
- نقش محوری انطباق قهری در تعبیر «الیوم بعینه» در روایت زهری
- مدیریت نیت در مقام امتثال در دو روایت زهری و سماعه
- قاعده انطباق قهری و صغرای اجزاء صوم ندب از فریضه

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
تحلیل دو روایت سماعه و زهری در اجزاء روزه یوم الشک از روزه رمضان

موضوعات فرعی:
بررسی مفاد دو روایت
مدیریت نیت در مقام امتثال
قاعده انطباق قهری

برداشت «توفیق تعبدی» از روایت سماعه توسط شیخ انصاری

شاگرد: طبق روایت «فلا وفق له»، اعراض مشهور از روایت ابن خالد سر رسیدگی نه؟

استاد: به آن نحوی که من عرض کردم اصلاً منافاتی نداشت. یعنی فتوای مشهور با مفاد روایت ابن خالد با هم قابل جمع هستند. به خلاف آن چه که میرزای قمی در غنائم فرمودند. و لذا لحن میرزا نسبت به این روایت تند بود. یک روز عرض کردم طوری که میرزا در المرام الثالث بیان داشتند، نیازی نیست. چون لحن ایشان، لحن طرح بود. چطور میشود این همه روایات را توجیه کرد؟! مثلاً «لواجه للمرام بالافطار». چرا «لواجه»؟! با این توضیحاتی که من عرض کردم هیچکدام از اینها منافاتی ندارد.

شاگرد۲: وقتی هم که فرمودید اشاره کردید، توضیح نفرمودید.

استاد: حال در جایش یادآوری بکنید. بعضی از چیزهایی که اشاره میشود به این جهت است که عرض کرده باشم که این بحث هست. اگر نیاز ببینید توضیح و تکرار آن خوب است، تذکر بدهید تا برگردیم و بیشتر مباحثه کنیم. اگر نه، آن اشاره، گوشه ذهن میماند. اگر زمینه بحث دارد، برای هر کسی که توفیقش را پیدا کند میماند.

شاگرد: میخواستم ببینم طبق «فلا وفق»، اعراض مشهور سر میرسد یا نه.

استاد: من از همان جا سراغ فرمایش شیخ آمدم. حال وقتی حرف شیخ را سر برسانیم، قصد دارم که برگردم. چون «فلا وفق» که در آن حدیث بود و امام معنا کردند، مرحوم شیخ هم آن را به‌معنای «وفق» تعبدی گرفتند. من دو جور توفیق معمولی را عرض کردم. توفیقی که خود مکلف اختیارا انجام می دهد و میگوییم خدا او را موفق کرده؛ این نماز را بخوانی یا این عالم را ببینی. دوم توفیقی بود که کار دست مکلف نبود. یک چیزی که در دستگاه الهی تکوینا در اختیار مکلف نبود را میگوییم «وفق» صدق میکند. به خانه رحم میروی و اتفاقا میبینی که عالم آن جا است. در اینجا که «وفقت» میگوییم به این معنا نیست که قصد کار خیر کرده‌ای و موفق شدی. اینجا یعنی قصد دیگری داشتی، این توفیق قهری و جبری شد. مردم میگویند توفیق جبری است. اینطور شد که توفیق شد.

مرحوم شیخ در صفحه ۱۱۷ فرمودند:

> **أنّ المركوز في أذهان العقلاء: عدم كفاية ما نوى به غير الفرض عن الفرض، و أنّ الحكم بالإجزاء في يوم الشك شيء ورد به التعبّد، فقوله (عليه السلام): «يوم وفّق له» يراد: التوفيق له من حيث رضا الشارع ببدليّته عن الفرض**[1]

«فقوله (عليه السلام): «يوم وفّق له» يراد: التوفيق له من حيث رضا الشارع ببدليّته عن الفرض»؛ یعنی ایشان یک توفیق نوع سومی را می‌فرمایند. توفیق تعبدی است. یعنی می‌گویند چون شارع به تو ارفاق کرده، موفق شدی. نه تکوینی است و نه اختیاری است. تو یک کاری کردی که طبق قاعده نباید این گیرت بیاید، اما شارع –نه با تکوین خودش- با تشریع خودش این کار را می‌کند. یعنی توفیقی از ناحیه تشریع اضافی شارع است. در بالا هم فرمودند: **«أنّ الحكم بالإجزاء في يوم الشك شيء ورد به التعبّد».** این نوع سومی از توفیق است. مثال‌هایی هم دارد. مشکلی هم ندارم که این نوع سوم است.

در صفحه ۱۱۹ اینطور فرمودند:

> **بل المراد حصول التوفيق لأجل حكم اللّه تعالى بالإجزاء تفضّلا، مع عدم تحقّق الإفطار في أيّام رمضان**[2]

ببینید می‌فرمایند: «حصول التوفیق لاجل الله»، این حکم الله تشریعی است. خدا قبول کرده و این اجزاء را او قرار داده است. و الا نباید باشد.

---

[1] کتاب الصوم ص۱۱۷

[2] همان ۱۱۹

مخالفت حاج آقا رضا همدانی با این برداشت

حاج آقا رضا در مصباح الفقیه فرمودند: «یستشعر». عبارت خوبی بود ولی «یستشعر» را عرض میکنم. ببینید سه حدیث را میآورند –از جمله روایت سماعه و زهری را میآورند- بعد فرمودند:

> **ويستشعر من الخبر الأوّل أنّ الاكتفاء به عن صوم رمضان مخالف للأصل , ولكن الشارع أمضاه من باب التفضّل والتوسعة , ولكنه يظهر من هذه الرواية وكذا من غيرها من الرواايات الآتية : أنّه على وفق الأصل , وأنّ المطلوب منه لم يكن إلاّ الصوم في هذا اليوم , وقد حصل , كما قوّيناه في ما سبق**[1]

«ويستشعر من الخبر الأوّل»؛ خبر اول که در استظهار از آن گرفتار واژه تفضل هستیم. **«ويستشعر من الخبر الأوّل أنّ الاكتفاء به عن صوم رمضان مخالف للأصل»**؛ ولی تفضل خدا آمده و این خلاف اصل را سر رساندهاست. اصل این بود که نپذیرد اما بتفضل الله پذیرفته است.

«و لكن الشارع أمضاه من باب التفضّل والتوسعة, ولكنه يظهر من هذه الرواية»؛ یعنی روایت زهری، **«وكذا من غيرها من الرواايات الآتية: أنّه»**؛ قبول کردن این روز توسط شارع، **«على وفق الأصل»**؛ این دومی مطلب خیلی درستی است. مطلب اول هم اصلاً اینطور نیست. یعنی یستشعر نیست. به تفصیل عرض میکنم.

«و أنّ المطلوب منه لم يكن إلاّ الصوم في هذا اليوم , وقد حصل , كما قوّيناه في ما سبق»؛ که دیروز عرض کردم و انشاءالله نگاه کردهاید. مطالب خیلی خوبی دارند.

این «یستشعر» اساس بحث امروز ما است.

---

[1] مصباح الفقیه ج۱۴ ص۳۳۸

تعارض داخلی روایت، لازمه برداشت شیخ انصاری

این فرمایش شیخ بود. پس توفیق سه جور شد. چند دقیقه‌ای در فرمایش شیخ دقت کنیم و جلو برویم. مرحوم شیخ فرمودند چه کنیم که ظاهر قول «وفق له»، این است که این همان ماه مبارک است. صفحه ۱۱۶ بود:

> **إنّ ظاهر الدليل المذكور- أعني قوله (عليه السلام) في الأخبار المستفيضة: «و إن كان من رمضان فيوم وفّق له»- يدل على أنّ الواقع منه نفس صوم رمضان، لا أنّ صوم غير رمضان يصير بدلا عن صوم رمضان، فدلّ على أنّ نيّة الغير لا تقدح في وقوع صوم رمضان، إذا وقع أصل الصوم لداعي مطلوبيّته في ذلك اليوم، و إن كان عنوان المطلوب في الواقع مخالفا لعنوانه باعتقاد المكلّف، إلّا أنّ ظاهر قوله: «يوم وفّق له»- في الأخبار- معارض بقوله (عليه السلام)- في بعضها الآخر-: «أجزأ عنه» فإنّ ظاهره المغايرة و البدليّة[1]**

«إنّ ظاهر الدليل المذكور- أعني قوله (عليه السلام) في الأخبار المستفيضة: «و إن كان من رمضان فيوم وفّق له»- يدل على أنّ الواقع منه نفس صوم رمضان»؛ این لاریب فیه است و مطلب روشنی است. مرحوم شیخ هم می‌فرمایند. خب وقتی این روشن است چرا می خواهید از آن عدول کنید؟ فرمودند:

> **6:42**

«إلّا أنّ ظاهر قوله: «يوم وفّق له»- في الأخبار- معارض بقوله (عليه السلام)- في بعضها الآخر-: «أجزأ عنه»»؛ وقتی معارضه شد فضا سنگین می‌شود. خب حالا من در این‌جا چند نکته عرض دارم. اول این‌که این معارضه را ضعیف می‌کند غایة الضعف، این که در روایت سماعه هر دو تعبیر آمده است. ایشان می‌گویند این روایت با آن روایت معارض است، اما آیا یک روایت با خودش معارض است؟! این چه معارضه‌ای است؟! یا می‌گویند «في بعضها الاخر». شاید وقتی این را می فرمودند به این خاطر بوده که تقطیع شده بود. همانطور که روایت سماعه تقطیع شده بود. یکی از چیزهایی که در فرمایش شیخ است، این است که روایات را تمام نیاورده‌اند. حاج آقا رضا تمام آورده‌اند. صاحب حدائق تمام آورده‌اند. اینها خوبی آن کتاب است. اما در کتاب صوم روایت تمام نیامده است.

من از وسائل بخوانم؛ روایت سماعه در باب پنجم، حدیث چهارم؛ چون در این روایت تعبیر «تفضل» آمده خیلی مهم است. به نظرم استظهار از این روایت، فصل الخطاب هم دارد. یعنی قرینه داخلیه

دارید. اما فعلاً این فضا به پا است.

> **عن سماعة قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: رجل صام يوما و الا يدري أمن شهر رمضان، وه و أو من غيره فجاء قوم فشهدوا أنه كان من شهر رمضان، فقال بعض الناس عندنا ال يعتد به فقال: بلى فقلت: إنهم قالوا: صمت وأنت ال تدري أمن شهر رمضان هذا أم من غيره؟ فقال: بلى فاعتد به فإنما وه شئ وفقك الله له، إنما يصام يوم الشك من شعبان، و ال يصومه من شهر رمضان لأنه قد نهي أن ينفرد الانسان بالصيام في يوم الشك، وإنما يونى من الليلة أنه يصوم من شعبان، فإن كان من شهر رمضان أجزأ عنه بتفضل الله وبما قد وسع على عباده، ولولا ذلك لهلك الناس**[2]

«عن سماعة قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: رجل صام يوما و ال يدري أمن شهر رمضان، وه و أو من غيره فجاء قوم فشهدوا أنه كان من شهر رمضان، فقال بعض الناس عندنا ال يعتد به»؛ روزه را گرفتی اما چون نمیدانستی «لایعتد به». **«فقال: بلى»**؛ بلی یعنی یعتد به. چون بلی برای مقابل منفی است. قال ابن عباس ولو قال نعم لكفروا[3]. این جمله معروفی است. «أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى[4]»؛ ابن عباس گفته «ولو قالوا نعم لكفروا»؛ یعنی نه، خدای ما نیستی. «نعم» به خود نفی میخورد. اما «بلی» برای برگشت از نفی است. «بلی» یعنی هستی.

«فقلت: إنهم قالوا»؛ دلیل کسانی که «لایعتد» گفتند میدانید چیست؟ **«صمت وأنت ال تدري أمن شهر رمضان هذا أم من غيره؟»؛** یعنی نمیدانی که. **«فقال: بلى فاعتد به»؛** دوباره با بلی تأکید کردند که اعتداد به آن هست. **«فإنما وه شئ وفقك الله له»؛** ببینید اگر کلمه «وفق» بخواهد با «اجزأ» متعارض باشد، در یک حدیث میآید؟!

«إنما يصام يوم الشك من شعبان، و ال يصومه من شهر رمضان لأنه قد نهي أن ينفرد الانسان بالصيام في يوم الشك، وإنما يونى من الليلة أنه يصوم من شعبان، فإن كان من شهر رمضان أجزأ عنه بتفضل الله وبما قد وسع على عباده، ولولا ذلك لهلك الناس»؛ کل این حدیث را در نظر بگیرید. پس واً«اجزأ عنه» در این حدیث آمد و «وفقک الله» هم آمد. آیا اینها با هم معارض هستند؟! باید فهم کرد. در یک حدیث است. مرحوم شیخ میفرمایند که اینها معارض هستند.

---

[1] کتاب الصوم ۱۱۶

[2] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ص۱۳

[3] مغنی اللبیب ج ۱ ص۱۱۳

[4] الاعراف ۱۷۲

مقصود از «اجزاء» در روایات

امام علیه‌السلام فرمودند «اجزأ عنه»، دیروز یکی از آقایان یک احتمالی را فرمودند. شاید بگویند «اجزأ»، یعنی کافی است. اما اگر بگویند: **«أجزأ عنه»؛** این تعبیری یعنی بدل است. همانی که مرحوم شیخ فرمودند. من نگاه کردم در کافی شریف دو حدیث است که روشن است با اینکه «اجزأ عنه» فرمودند، قطعاً مأمورٌبه خودش است. یکی در صوم است و دیگری در کفاره یمین است که سه خصال دارد. اطعام عشرة مساکین، صوم ستین، و عتق رقبه. در کفاره یمین به این صورت بود. حضرت فرمودند «ایّ‌ذلک فعلة أجزأ عنه». ببینید سه خصال کفاره به این صورت نیست که «اجزأ عنه» یعنی بدل مأمورٌبه است. این سه تا واجب تخییری است. هر کدام را انجام بدهد، اجزأ عنه. این خیلی روشن است که در اینجا بدلیت در کار نیست. ولی تعبیری «اجزأ عنه» آمده است.

شاگرد: «عنه» به مکلف میخورد؟

استاد: بله، از او مجزی است. با اینکه خود مأمورٌبه است. مورد دیگری هم بود. عتق النسمة.

شاگرد۲: به مأمور به میخورد.

استاد: یعنی «اجزأ من مأمورٍبه». آن هم مانعی ندارد.

شاگرد: چون «من» نیست.

استاد: با «عن» هم میآید مانعی ندارد. «اجزأ عن زید». الآن اگر بگویند این عمل از او مجزی است، یعنی یقبل؛ یکفی منه. ظاهر فرمایش شما همینطور است که «عنه» به مأمور به میخورد. آن وقت «عنه» یعنی کفارهای که بر او واجب شده است. دیگر بدل نمیشود.

> 13:02

شاگرد: اگر به مأمورٌبه بخورد میتوان از آن استظهار کرد که بهمعنای بدل باشد.

استاد: در اینجا قطعاً بدل نیست.

شاگرد۲: بدل به آن معنا نیست. یعنی دیگر نمیخواهد آنها را بیاوری. بعید نیست روح آن معنایی که در آن جا هست در اینجا هم باشد.

استاد: ولی عین مأمورٌبه است. نه اینکه شارع یک چیزی را بدل چیز دیگری قرار داده. وقتی می گوید «اجزأ عنه»، یعنی این بدل آن باشد. در اینجا که بدل نیست. بلکه وجوب تخییری است. هر سه گزینههای مأمورٌبه است. وقتی یکی را بیاوری «اجزأ عنه»، یعنی از کفارهای که امر به سه تا بود. یک امر بود با سه گزینه. یعنی سه مأمورٌبه در عرض هم بود. واجب تخییری چیست؟ به یکی از این سه چیز امر میکند.

مورد دیگر عتق الن‌سمة است. «سأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ عِتْقُ نَسَمَةٍ أَ يُجْزِئُ عَنْهُ أَنْ يُعْتِقَ أَعْرَجَ وَأَشَلَّ؟»؛ گفته بندهای را آزاد کند، او هم میرود بنده زمینگیر و لَنگی را آزاد میکند. «أ یجزی عنه؟»؛ امام فرمودند: «إِذَا كَانَ مِمَّنْ يُبَاعُ أَجْزَأَ عَنْهُ»؛ از آن نذری که کرده مجزی است. ابتدا به ساکن از «اجزأ عنه» خود مکلف به ذهن میآید. نمیدانم چرا؟

شاگرد: در لغت «اجزأ» بهمعنای «اغنی» است. یعنی از مأمورٌبه بینیاز میکند.

استاد: در اینجا که بدل نیست. حضرت میفرمایند اگر این بنده لَنگ در بازار خریدوفروش می شود، اگر بهخاطر نذرت آن را ادا کنی، بدل مأمورٌبه، منذور تو میشود؟! بلکه خودش است. تأمل کنید. روشن است.

شاگرد۲: ظاهراً یک نقصی هست که این آن را جبران میکند.

استاد: میدانم ولی بدلیت نیست که بگوییم خدا این را شرعا به جای آن قرار داده است.

شاگرد: بالأخره یک نقصی هست.

استاد: نقص که حتماً هست. در مانحن فیه هم جهل دارد. ما که در این مشکلی نداریم. صحبت سر این است این روزهای که گرفتیم -که نمیدانستیم؛ خودش نقص کار است- فردی از مأمورٌبه هست؟ انطباق مأمور به با مأتی به قهری است، بودن جعل شارع؟ یا نه، شارع آمده شرعا گفته من قبول میکنم که این به جای مأمورٌبه باشد؟ هر دو روایت در کافی شریف هست و در قرب الاسناد هم هست.

شاگرد۲: نیت عوض شده و نیت بدل شده.

استاد: در صوم میفرمایید؟ حالا به نیت میرسیم.

شاگرد۲: در اینجا میفرمایید آن نیتی که کردی از این نیت کفایت میکند. این بدل میشود.

استاد: حالا به نیت میرسیم. اساس عرض من این است که این تفضل و بدلیت کجا است. فعلا آن چه که عرض من است، این است که شما در اینجا چه میگویید؟ اینکه در یک حدیث هم «وقف» هست و هم «اجزأ». شیخ میفرمایند اگر فقط ما بودیم و «وقف»، میگفتیم یعنی خود مأمورٌبه است. «اجزأ» که در روایات دیگر آمده معارض میشود. خب اگر در یک حدیث آمده چه میشود؟ باید بگوییم در یک حدیث هم مفادش معارض است؟ دراینصورت باید آخری را برای اولی قرینه بگیریم یا اولی را برای آخری قرینه بگیریم؟ فرمایش مرحوم شیخ این است که دومی را برای اولی قرینه میگیریم. چرا؟ بهخاطر کلمه تفضل. چون حضرت «تفضل» را فرمودند: «اجزأ» را قوی میکند. بدلیت را بالا میبرد. قضیه «وقف» تعبدی میشود. «وقف» سه جور بود، این میشود «وقف» تعبدی. پس این یک نکته که ما در یک روایت این را داریم و باید این حرف را بزنیم.

شاگرد: اگر «اجزأ» را بدلیت هم بگیریم، لزوماً به این معنا نیست که از امتثال مأمورٌبه خارج است. چرا؟ به این تقریب که وقتی به یک طبیعت امر میشویم، میتوانیم آن طبیعت را به افراد متعددی امتثال کنیم. گویا وقتی یک فردی گفته میشود، حضرت میفرمایند اگر این فرد مأمورٌبه را آوردی، مجزی است. ممکن است ارتکازا انسان گاهی بگوید بدلیت هم هست، ولی لزومی ندارد.

استاد: من کاملاً با فرمایش شما موافق هستم. ولی در فضای بحث ما کمتر این را میگوییم تا با کسی که خلاف مقصود ما را میگوید، بحث پیش برود. و الا این مطلب، مطلب بسیار درستی

است. یعنی چه؟ یعنی بسیاری از جاهایی که ما «اجزأ» را می‌گوییم و توجیه‌پذیر است که ما بدلیت را بیاوریم، بالدّقه همان جا هم بدلیت نیست. بلکه فرد واقع است. نه فردی غیر از مأموربه باشد اما بدل مأمورٌبه باشد. این حرف در خیلی از جاها فایده دارد. ولی فعلاً در فضایی که ایشان اینها را می‌گویند، آن حرف خیلی دورتر از مقصود می‌شود. فعلاً باید دم به دم مقصود ایشان جلو برویم.

آن چیزی که من می‌خواهم عرض کنم، یک قرینه داخلیه است که فرمایش صاحب مصباح الفقیه هم کنار می‌رود؛ «یستشعر»ی که ایشان فرمودند به وزان فرمایش شیخ انصاری است. کلمه «تفضل» در اینجا خیلی عجیب و غریب نقش ایفاء کرده، برای اینکه ذهن این اعزه از آن فضایی که خود ماه مبارک باشد، بیرون برود. و الا به تفضل خدا چه کار داریم؟! لذا به فضایی می‌رود که بدل است.

آن چه که تأکید من است، این است که روایت قرینه داخلیه دارد و مقصود امام علیه‌السلام هم روشن است، ولی گاهی تقطیع روایات –اینکه بخشی از عبارات امام را می‌خوانیم و تمام؛ می‌گوییم امام به این صورت فرمودند و به بقیه آن توجه نمی‌کنیم- باعث می‌شود که قرائن داخلیه از ذهن ها محو شود. فضا این جور سنگین می‌شود.

بررسی تعابیر روایت سماعه

19:09

حال من دوباره برمی‌گردم و همین حدیثی را که الآن خواندم را با تأکید بر واژه‌هایش می‌خوانم. سماعه چه گفت:

«قلت لأبي عبد الله عليه السلام: رجل صام يوما و الا يدري»؛ ببینید تأکید می‌کند که روزه را گرفته اما نمی‌داند. سرگردان است. بعد فهمید که ماه مبارک بوده. خب قوم چه گفته‌اند؟ گفته‌اند «لایعتد به». زیر «لایدری» خط بکشید. آنها به‌خاطر «لایدری» قوم، گفتند «لایعتد». حضرت فرمودند «بلی یعتد». می‌گویید که آنها دلیل دارند. آنها که گفتند «لایعتد» دلیل دارند. دلیل آنها را دوباره ذکر می‌کنند. دلیل آنها چیست؟ **«فقلت: إنهم قالوا»**؛ چرا می‌گویند «لایعتد»؛ این روزه تو قبول نیست؟ **«قالوا صمت وأنت لا تدري»**؛ زیر این خط بکشید. **«أمن شهر رمضان هذا أم من غيره؟».**

خب امام در این حدیث با یک قرینه روشن درصدد چه هستند؟ درصدد جواب دادن و منکوب کردن این قول مردم هستند که می‌گویند «صمت و انت لاتدری». پس این را بدانیم که در حدیث «لاتدری» و «لایدری» دوبار تکرار شده است. اشکال آنها باید از ناحیه امام جواب داده شود. اگر ما جلو برویم و توجه نکنیم که امام علیه‌السلام دارند به قول ناس جواب می‌دهند، اگر به این توجه نکنیم تفضل را هم همین معنایی می‌گیریم که ایشان گرفتند. اما وقتی فهمیدیم که امام علیه‌السلام دارند به قول ناس جواب می‌دهند، متوجه می‌شویم که در قسمت اول حرفشان دارند اجزاء خودشان را می گویند و با «تفضل» هم دارند جواب آنها را می‌دهند. چون بحث سر جواب از آنها بود. **«قالوا صمت و انت لاتدری»**؛ لاتدری که فایده ندارد. حضرت می‌فرمایند چرا فایده ندارد؟!

«فقال»؛ ببینید اول برای انطباق بر مأمورٌبه و «وفق» بیان حضرت می‌آید که خیلی روشن است؛ **«فقال بلی فاعتد به».**

«فإنما»؛ اینجا مقابله با قول ناس است. چرا این قول ناس درست نیست؟ «فانما وه شیء وفقك الله له»؛ ماه که ماه مبارک بوده، خدا تو را موفق کرده که روزی که ماه مبارک بوده، روزه گرفتی. پس تا اینجا آنها هم حرفی ندارند که متبین شد که امروز ماه مبارک بوده، خب بگویند «وفقک الله له»! اشکال آنها این است که «صمت و انت لاتدری». حضرت توضیح کامل می‌دهند.

«إنما يصام يوم الشك من شعبان، ولا يصومه من شهر رمضان لأنه قد نهي أن ينفرد الانسان بالصيام في يوم الشك، وإنما يونى من الليلة»؛ این قسمت را در روایت بعدی که «وقع علی الیوم بعینه» دارد، عرض می‌کنم. توضیح آن فعلاً بماند. الآن می‌خواهم کلمه «تفضل» را توضیح بدهم.

«وإنما يونى من الليلة أنه يصوم من شعبان»؛ از شب اینطور نیت می‌کند که روزه شعبان را بگیرد. **«فإن كان من شهر رمضان أجزأ عنه بتفضل الله»**؛ نیت ماه شعبان کرده، اگر از

ماه مبارک بود، به تفضل خدا از او قبول می‌شود. یعنی این تفضل که مأمورٌبه نیست، و بدل شود؟ ای تفضل در اینکه «صمت و انت لاتدری»؟ کدام یک از اینها است؟ اشکال اصلی آنها این است که روزه موافق با ماه مبارک نشده؟ ای اشکال ان اس این است که روزه را گرفته‌ای و معلوم شد که ماه مبارک است، اما «انت لاتدری». تفضل، جواب «لاتدری» است. «صمت و انت لاتدری»، حضرت می‌فرمایند «وفقک» که روز ماه مبارک بود، اگر قرار باشد هر کجا مکلف ندانند –لایدری- قبول نشود، لهلک الناس. لذا به تفضل الله مجزی است ولو «لایدری». دوبار گفت «لایدری» حضرت می فرمایند مانعی ندارد.

دیروز روی هلاک الناس تأکید کردم. شما لباس می پوشید؛ لباس مصلی باید پاک باشد. حضرت می‌فرمایند هر لباسی که می‌پوشی –در صندوق بوده ای ...- تدری انه طاهر؟! این جور «تدری» که «وه لایدری» است. در موضوعات است. لباس می‌پوشد و می‌گوید «تدری انه طاهر؟»، می‌گوید نمی‌دانم، می گوید «تصلی مع ثوب انک لاتدری». چون نمی‌دانی تمام است. خدا می‌گوید باید «تدری». حضرت می فرمایند اگر اینطور بود که «لهلک الناس». این همه از موضوعاتی که محل ابتلای مردم است، اگر وقتی اقتحام می‌کنند، در شرع «وه دری» باشد، مردم به هلاکت می‌افتند. مثلاً به این صورت باشد که یصوم و وه دری، یصلی و وه دری، در بازار می‌رود و می‌خواهد جنسی را بخرد، تدری انه الملک؟ تدری انه لایکون السرقه؟ می‌گوید «لااداری» لذا توقف کن. بنابراین مفهوم «لهلک الناس» خیلی مفهوم روشنی است. استدلال ان اس این بود که «انت لاتدری»، حضرت می‌فرمایند: «لاتدری» مهم نیست، بلکه «وفق له». جواب «لاتدری» چیست؟ این است که اگر قرار بود در همه موارد «دری» باشد، لهلک الناس. بلکه **«اجزأ عنه بتفضل الله»**؛ اینکه لایدری را مواخذه نمی کند. نمی‌گوید حتماً باید «فی حال کونک تدری» انجام بدهی. بنابراین کلمه «تفضل»، جواب قول ان اس است. با این قرینه داخلیه مطلب تمام است.

شاگرد: این قرینه روشنتر است که مردم می‌گویند ما نمی‌دانیم شهر رمضان هست یا نه، اگر امام علیه‌السلام واقعاً می‌خواستند صوم شهر رمضان را انکار بکنند، باید روی این تأکید می‌کردند که این صوم، صوم شهر رمضان نیست. درحالی‌که ذیل روایت می‌فرمایند «فان کان من شهر رمضان».

استاد: بله، «فان کان من شهر رمضان»، یعنی هست.

شاگرد: این هم خودش یک قرینه داخلیه دیگری است.

استاد: بله، ظاهر عبارت این است، ولی همه اینها به هم برمی‌گردند. با این توضیحی که من عرض کردم سه تا معنای نزدیک به هم برای تفضل می‌شود. با فرمایش مرحوم شیخ می‌شود چهارتا.

سه معنا در «تفضل» و تفاوت آنها

فرمایش مرحوم شیخ این است که تفضل یعنی مأمورٌ به نبوده و خدا این را بدل آن قرار داده. مرحوم آقای حکیم هم یک معنا برای تفضل دارند.

> **و الا ينافيه التعبير بالتفضل في الأول ، لإمكان كون الوجه في التفضل عدم الجزم بالنية[1]**

چون جزم به نیت نداشته خداوند تفضل از او می‌پذیرد. تعبیر «عدم الجزم بالنیه» را ایشان دارند. این هم یک جور تفضل است. نه اینکه تفضل این باشد که خداوند بدل قرار می‌دهد. با این که جزم نداشتی خداوند از تو می‌پذیرد.

مرحوم صاحب حدائق به جای اینکه بگویند «عدم جزم در نیت»، به حکم واقعی و ظاهری تعبیر کردند. آن هم تعبیر خوبی بود. در جلد سیزدهم، صفحه سی و شش؛

> 27:42

> **و الظاهر ان معنى قوله «و لو ال ذلك لهلك الناس» أي لو ال التكليف بالظاهر دون الواقع و نفس الأمر، إذ في وقوع التكليف بذلك لزوم تكليف ما ال يطاق و هو موجب لما ذكره، فالتكليف إنما وقع بصيامه من شعبان بناء على ظاهر الحال و ان كان في الواقع انه من شهر رمضان و الاجزاء بعد ذلك إنما هو بتفضل منه سبحانه[2]**

«و الظاهر ان معنى قوله «و لو ال ذلك لهلك الناس» أي لو ال التكليف بالظاهر دون الواقع و نفس الأمر»؛ خدا که در شرع اینها را مکلف به نفس الامر نکرده، بلکه تکلیف به ظاهر است. اگر به این صورت نبود «لهلک الناس».

«إذ في وقوع التكليف بذلك لزوم تكليف ما ال يطاق و هو موجب لما ذكره»؛ که هلاک الناس است.

«فالتكليف إنما وقع بصيامه من شعبان بناء على ظاهر الحال و ان كان في الواقع انه من شهر رمضان و الاجزاء بعد ذلك إنما هو بتفضل منه سبحانه»؛ به‌خاطر این‌که تکلیف ظاهری را عمل کردی، واقعی بالفعل را از تو می‌پذیرند. نه این‌که برای واقعی بدل می‌آورند و واقعی نیست. این هم فرمایش صاحب حدائق.

آن چه که الآن من عرض کردم، با قرینه داخلیه است. بیانش به این صورت می‌شود: تفضل در اینجا مقابل «لاتدری» است. «صمت و انت لاتدری، تقبل الله منک هذا المامور به المتبین انه من شهر رمضان، بتفضل منه ولو انت لاتدری». با حرف صاحب حدائق مقداری تفاوت می‌کند. جزم در نیت یک بحث است؛ بحث نیت است. ظاهری و واقعی و سوءلت مشی بر حکم ظاهری هم یک چیز دیگری است. این چیزی که من از قرینه داخلیه عرض کردم، سوم این‌ها است. ولو همه به هم نزدیک هستند. سومی این است که در احراز موضوع، شما چه هستید؟ «لاتدری» مانع از امتثال شما نیست. «لاتدری» نیاز نیست. اگر به این صورت باشد، همه جا باید توقف کنید تا «تدری» باشد. در بازار می‌روید باید تدری باشد. نماز می‌خوانید باید تدری باشد، ماه مبارک می‌آید باید تدری باشد. در هر چیزی باید تدری باشد.

شاگرد: با بیان مرحوم حکیم چه فرقی دارد؟

استاد: اصلاً آن بحث نیت است. اشکالی که در آن جا می‌آید، در نیت است. به عبارت دیگر محل ورود اشکال، خلل در نیت است. اما این چیزی که من عرض می‌کنم اصلاً ربطی به نیت ندارد. در بازار که می‌روید خلل در نیت مطرح نیست. امام می‌فرمایند «لهلک الانسان». شما می‌گویید «صمت و انت لاتدری»، حضرت می‌فرمایند اگر قرار است برای بندگی خدا، در تمام حالات بخواهد قید آن «تدری» باشد، لهلک الانسان. یعنی یک قاعده کلی در این مورد است. خیلی تفاوت می‌کند که محل اشکال عدم جزم در نیت باشد. جزم در نیت تنها در صوم و در عبادات است. مسأله حکم ظاهری و واقعی برای اتیان حکم واقعی است.

شاگرد۲: مفهوم تفضل در بیان صاحب حدائق اوسع است یا در بیان حضرت عالی؟

استاد: ایشان می‌گویند تفضل در این است که اجازه داده‌اند به حکم ظاهری عمل کنید. به آن چیزی که من می‌گویم خیلی نزدیک است. با این‌که دو-سه بار هم نگاه کردم. لذا می‌گویم تفاوت نگذاشته‌اند. ولی باز در ذهن می‌آید وقتی ما می‌گوییم به حکم ظاهری اقدام کن و به نیت ماه شعبان روزه بگیر –حال داعی بر داعی را در روایت بعدی عرض می‌کنم- ایشان با «لهلک الانسان» می خواهد بگوید، شارع با حکم ظاهری این کار را کرده است. در این فرض ما داریم از سیاق حدیث دور می افتیم. یعنی یک چیزی را می‌آوریم که حکم ظاهری و واقعی را مطرح کرده‌ایم.

صاحب حدائق «هلک الانسان» را به چه چیزی زدند؟ به این‌که «یصوم انه من شعبان». می‌گویند امام به او یاد دادند و گفتند مگر نمی‌دانی «یصوم من شعبان». اگر بعد معلوم شد، خب «وفق له». یعنی «هلک الانسان» را که به حکم ظاهری معنا کردند، به آن جایی زدند که امام به او یاد می‌دهند. تو نمی‌دانی خب از ماه شعبان بگیر. مستصحب هستی. و حال آن چه که من عرض می‌کنم اصلاً این نیست. در آن چه که من عرض می‌کنم امام دارند به قول ان‌اس جواب می‌دهند. چرا ما از این قول ان‌اس که امام به آن جواب می‌دهند، غض نظر کنیم؟! ان‌اس چه چیزی گفته‌اند که امام می‌خواهند جوابش را بدهند؟ ان‌اس گفتند «صُمتَ»؛ بله روزه را گرفتی، اما «انت لاتدری». وقتی هم که «لاتدری» است، فایده ندارد. حضرت می‌فرمایند وقتی قرار باشد همه جا «تدری» باشد، لهلک الانسان. خدا به تفضل خودش، قید «تدری» را نیاورده است. به فضل خودش به این صورت نیاورده که «فی کل موطن انت تعمل شیئا یجب علیک ان تدری». عرض کردم نماز می‌خواند، تدری انه طاهر؟! لباس را کنار بگذار؛ الآن باید از تشت در آمده باشد و بگذاری تا خشک شود تا قیچی کنی که نجاست به آن نیامده و بعد بپوشی. آن وقت «تدری» صدق می‌کند. لذا «لهلک الانسان» روشن است.

شاگرد: با مفاد حدیث رفع فرق دارد؟

استاد: حدیث رفع امتنان بر این است که در مواضعی سهولت بدهند. با حکم ظاهری و با حدیث رفع در یک کوچه هستند. ولی تفاوت در این است که امام الآن ناظر به در چه چیزی هستند؟ دارند توجیه می‌کنند که «تصوموا انه من شعبان» است، که حرف صاحب حدائق است؟ یا دارند «اجزأ» را می‌گویند تفضل الله است، که مرحوم شیخ و حاج آقا رضا فرمودند؟ یا فرمایش مرحوم آقای حکیم است که «انت لاتدری» از حیث اشکال در نیت، نظر امام است؟ خب اگر جزم در نیت که مرحوم حکیم فرمودند، بود که نیازی به «لهلک الناس» نبود. حضرت می‌فرمایند «اجزأ بتفضل الله». جزم به نیت ندارد خدا تفضل کرده. لهلک الناس یعنی چه؟! یعنی همه جا جزم در نیت لازم است؟! مشکلش این بوده؟! نه، آنها گفتند «صمت و انت لاتدری»، حضرت «هلک الناس» را آوردند تا بگویند که این «لاتدری» در شرع نیاز نیست.

ملاحظه می‌کنید؟ اگر منظور من روشن شود استظهارها خیلی تفاوت می‌کند. در استظهار از یک متن، وقتی در کلام متکلم قیودی می‌آید، خود متکلم از بیان این قید ناظر به کجای کلام است؟ این خیلی مهم است. الآن امام دارند می‌گویند مشکل تو در «لاتدری» در جزم در نیت بود؟ پس چرا هلک الناس را گفتند؟! اگر مشکل تو «اجزأ» بود، چرا هلک الناس گفتند؟! خب بگویند قضاء آن را بگیر. اگر مشکل تو حکم ظاهری و واقعی بود، «هلک الناس» خوب است. چون صاحب حدائق «هلک» را می‌گویند. اما دراینصورت جواب مردم نمی‌شود. اینکه واقع و جواب مردم نشد. و حال آنکه امام علیه السلام با تفصیل شروع کردند که هم واقع، هم سهولت را توضیح بدهند.

---

[1] مستمسك العروة الوثقى ج ۸ ص۲۰۲

[2] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة ج۱۳ ص۳۶

نقش محوری انطباق قهری در تعبیر «الیوم بعینه» در روایت زهری

35:10

شاگرد: در نظر مردم «تدری» قید مأمورٌبه بوده ای شرط امتثال بوده؟

استاد: «صمت»؛ روزه را گرفتی و ماه مبارک هم بود. اما تو که نمیدانستی. یعنی این انطباق برای تو فایده ندارد. چرا؟ چون جزم در نیت نداشتی. فرمایش آقای حکیم است. مشکل در آن جا باشد غیر از این است که امام علیه‌السلام .... .

شاگرد: یعنی قید مأمورٌبه نیست و در نظر مردم هم نمی گفتند.... .

استاد: یعنی مردم هم پذیرفته بودند که «کان من شهر شعبان». مشکل را از ناحیه انطباق «وقع علی الیوم بعینه» نداشتند، از ناحیه دیگری مشکل داشتند. حالا به اندازه چند لحظه فرمایش دیروزتان را بگویید.

شاگرد: به نظر میرسد که شیخ این ارتکاز را دارند که انطباق قهری اینطور نیست که ملازم با امتثال باشد. ممکن است انطباق قهری باشد ولی امتثال نباشد.

استاد: یعنی شارع باید امتثال را بیش از انطباق قهری معنا کند. این جور فرمودید. ببینید الآن که تفضل را با قرینه داخلیه عرض کردم، حالا به روایت زهری بیاییم. روایت زهری با این مضمونی که در روایت سماعه بود، مطلب مهمی را بیان میکرد. عبارت را در اینجا نگاه کنید. ببینیم در این عبارت روایت زهری، تأکید امام روی کدام واژه است. روایت زهری را چندین بار خوانده ایم. امام علیه‌السلام وقتی توضیح میدهند آقای زهری اشکال میکند. اشکالی که دیروز عرض کردم اصلاً جا ندارد.

> **عن الزهري، عن علي بن الحسين عليه السلام (في حديث طويل) قال وصوم يوم الشك أمرنا به ونهينا عنه، أمرنا به أن نصومه مع صيام شعبان، ونهينا عنه أن ينفرد الرجل بصيامه في اليوم الذي يشك فيه الناس، فقلت له: جعلت فداك فإن لم يكن صام من شعبان شيئا كيف يصنع؟ قال: ينوي ليلة الشك أنه صائم من شعبان، فإن كان من شهر رمضان أجزأ عنه، وإن كان من شعبان لم يضره، فقلت: وكيف يجزي صوم تطوع عن فريضة؟ فقال: لو أن رجلا صام يوما من شهر رمضان تطوعا وهو لا يعلم أنه من شهر رمضان ثم علم**

> **بذلك لأجزأ عنه، لان الفرض إنما وقع على اليوم بعينه**[1]

«... فقلت: وكيف يجزي صوم تطوع عن فريضة؟»؛ شما می‌گویی اگر نیت ماه شعبان کند، ان کان من رمضان اجزأ عنه و ان کان من شعبان لم یضره. خب «کیف یجزی صوم تطوع عن فریضه؟» و حال آنکه نیت شعبان کرده؟!

«فقال: لو أن رجلا صام يوما من شهر رمضان تطوعا وهو لا يعلم أنه من شهر رمضان»؛ نیت مستحب کرده است، **«ثم علم بذلك لأجزأ عنه»؛** وقتی علم پیدا کرد از او مجزی است، چرا؟ دلیل را ببینید. **«لان الفرض إنما وقع على اليوم بعينه»؛** الآن عرض من این است: گاهی کلمه «بعینه» برای تأکید می‌آید؛ برای دفع محتملات دیگر می‌آید. مثلاً می‌گویی زید را دیدم بعینه. ضربته بعینه ای بنفسه. تأکید یعنی خیال نکنی که من یک مجاز ای مالابستی را به کار می‌برم. آن یک جا است. آیا در این حدیث که امام علیه‌السلام کلمه «بعینه» را به کار بردند، وجه تأکید دارد؟! عرض من این است که قطعاً در اینجا تأکید نیست. در اینجا مخ استدلال امام علیه‌السلام است.

اشکال او چه بود؟ «وكيف يجزي صوم تطوع عن فريضة؟»؛ امام می‌خواهند به اشکال او جواب بدهند. می‌گویند «الیوم بعینه». عرض من این است که «الیوم بعینه» یعنی الیوم المعین. اگر می خواهی الیوم المعین را بگویی، دیگر در اینجا تأکید نیست، وصف احترازی است. یعنی گاهی یک روز، مردد است و واقعاً دو روز است. اما یک وقتی یک روز معین است؛ الیوم بعینه؛ یعنی الیوم معین است. دقیقاً مثل این است که یک وقتی می‌گویی «الیوم» که به‌معنای روز است. یک وقتی هم می گویی «الیوم بعینه» که به معنای «الیوم المعین» است. دیدی که می‌گویی نذر معین؟ یا می گوید نذر یک روزی اما نامعین. من نذر کردم جمعه را روزه بگیرم؛ این معین است؟ نه. اما اگر «هذه الجمعة» را نذر کنم، می‌شود الیوم بعینه. یعنی الیوم المعین. چرا به این صورت است؟ به‌خاطر اینکه اگر «بعینه» را مخ استدلال نگیری، جواب نمی‌شود. مگر به وجهی... .

ببینید استدلالات دو جور است. استدلالاتی که از پشتوانه تعبد برخوردار است، و استدلالاتی که از پشتوانه مفهوم و اقناع نوع برخوردار است. الآن که او گفت «كيف يجزي صوم تطوع عن فريضة؟»، امام دو گزینه دارند. یکی جواب بدهند و بگویند درست است که می‌گویی «کیف یجزی صوم التطوع»، اما «لان الفرض وقع علی الیوم»؛ روزه ماه مبارک بر امروز واقع شد. به فرمایش شما باید ببینیم که شارع این وقوع را می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد. امام با پشتوانه تعبد می‌گویند اینجا از آن جایی است که پذیرفته است. «لان الفرض وقع بتکمیل من الشارع بعینه»، پس دیگر مجزی است. اگر این باشد، این یک استدلالی تعبدی است که به علم امام بر می‌گردد.

اما با توجه اقناع مخاطب از حیث متفاهم استدلال –اینکه طرف می‌خواهد مطلب را بفهمد- اصل استدلال بر تعبد نیست. و الا می‌گفتند «نعم یجزی». او می‌پرسید هل یجزی؟ حضرت هم می فرمودند نعم یجزی. تمام شد. یعنی حضرت یک مطلب تعبدی را فرموده بودند. اما الآن که می فرمایند «لان الفرض وقع علی الیوم بعینه»، می‌خواهند او را روشن کنند که مطلب چیست. در اینجا امام با «بعینه» چه کار کردند؟ یعنی ما که دو روز نداریم، یک روز معین است که ای فرض است ای تطوع است. تو چرا می‌گویی تطوع یجزی؟ این یک روز معین است. فرض واقعی بر یوم معین به وقوع قهری واقع شده است. در اینجا طرف قانع می‌شود. یعنی جواب حرف خودش را می‌گیرد. استدلالی است که طرف می‌فهمد چرا اشتباه کرده است. پشتوانه تعبد هم نیازی نیست. یعنی حضرت به او فهماندند که دو روز نیست. لذا است که می‌گویم «بعینه» مخ استدلال است. یک روز است، در یک روز معنا ندارد که بپرسد «کیف یجزی التطوع عن الفرض». یک روز که بیشتر

نبود و آن هم ماه مبارک بود. پس ما اصلاً تطوعی ندارىم. تو اشتباه کردهاى. اگر «الیوم بعینه» نبود، مىگفتى من یک تطوعى گرفتهام که از فردا مجزى باشد. این دو تا مىشد؛ یعنى تطوع دیروز از فرض فردا مجزى مىشد. این معنا داشت. اما وقتى یک روز است، در یک روز که نمىشود بگویند هم تطوع است و هم فرض است. مىدانىم که ماه مبارک بود و یک روز هم بود. الفرض یعنى واجبى که شما نمىدانستید، وقع علی الیوم المعین. حرف تو کجا پیش مىآید که تطوع مجزى از صوم شده؟! بله، تخیل نیت تو بوده. اصل عرض من بماند براى شنبه.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج ۷ ص۱۴

مدیریت نیت در مقام امتثال در دو روایت زهری و سماعه

43:23

ببینید مهمترین کاری که امام علیه‌السلام در این روایت انجام دادند و این بحث را پیش آورده مسأله داعی به داعی است. یکی از بهترین بحث‌هایی است که در فقه متأخر هست. بعد از اینکه صاحب حدائق نیت را به داعی برگرداندند، خیلی از اشکالاتی که در بعض فروعات می‌شود، فقها متأخر با داعی بر داعی حل می‌کنند. همه شنیده‌اید. مثلاً پول به شخص می‌دهند و می‌گویند نماز استیجاری بخوان. خب مهمترین اشکال این، تناقض است. قید صحت نماز به‌خاطر امر خدا و قربتاً الی الله است. از طرفی قید او هم این است که اگر پول ندهند، نمی خواند. یعنی قیدش این است که برای غیر خدا است. این نماز را می‌خواند اما برای پول. درحالی‌که قید صحت نماز این است که برای خدا باشد. این اشکال سنگینی در کتاب‌ها است. فقها مفصل بحث کرده‌اند. اصلاً در صلات استیجاری تصحیح صحت نماز مشکل بود. چون قید صحت نماز این است که للّه باشد و استیجار یعنی للاجرة. این تناقض می‌شود.

این تناقض را چطور حل کردند؟ جور و واجور. یکی از حلهای رایج که درست هم هست، این است که می گوید داعی به داعی است. یعنی اگر بخواهد پول او حال باشد، باید نماز او را للّه بخواند. پس دو داعی در طول هم هستند، نه در عرض هم. برای اینکه این اجرت درست باشد و حلال باشد، این برای او داعی می‌شود که لله بخواند. منافاتی ندارد. یعنی نمازی که او مباشرتا می‌خواند، داعی بر مباشرت او، امر خدا است. خدا گفته که این نماز را بخوانید. مباشرت یعنی همین. اما داعی به داعی، آن اجرت بود.

نظیرش زیاد بود. شما می‌خواهید بیرون بروید، می‌گویید برای اینکه یک سوره را با طهارت بخوانم، وضو می‌گیرم. ای للکون علی الطهاره وضو می‌گیرم. برای نماز ظهر وضو نمی‌گیرم چون هنوز که ظهر نشده. خب می‌گویند تو دلت را ببین؛ اگر نمی‌خواستی برای نماز ظهر وضو داشته باشی، الآن برای خواندن سوره توحید وضو می‌گرفتی؟! فکر که می‌کند می‌گوید نه. پس داعی شما این است که نماز ظهر را بخوانید. این وضو اشکال دارد؟! نه، توضیحش همان داعی به داعی است. یعنی درست است که داعی شروع شما این است که ظهر وضو داشته باشید اما فعلاً در داعی مباشر عمل نمی‌گویید که من برای ظهر می‌گیرم. در داعی مباشر عمل می‌گویید من وضو می‌گیرم تا للکون علی الطهاره باشم تا این سوره را بخوانم.

در مانحن فیه شارع، کار بسیار لطیفی را انجام داده است. وقتی نمی‌دانید یوم الشک ماه مبارک هست یا نیست، با همه ضوابط مدیریت امتثال آمده‌اید داعی به داعی درست کرده‌اید. می‌گوید داعی اصلی تو این است که ماه مبارک از تو فوت نشود. هر کسی که یوم الشک را روزه می‌گیرد خودش می فهمد. یعنی لولا اینکه می‌خواهم ماه مبارک از من فوت شود، روزه را نمی‌گرفتم. پس داعی شروع و داعی اصلی درک ماه مبارک است. شیخ مفید فرمودند احتیاطا لصوم رمضان. این احتیاط، داعی

اصلی است. خب شارع چه کار کرده؟ فرموده اگر این را داعی مباشری قرار بدهی اشکالاتی دارد؛ ازی اوما فی شهر رمضان، و... . خب حالا من یک داعی طولی درست میکنم؛ داعی به داعی. تو میخواهی ماه مبارک را درک کنی، انما ینوی... . ببینید چقدر قشنگ است! حضرت میفرمایند بیا تا برای تو توضیح بدهم. شب سیام که شد شما نیت شعبان بکن. یعنی کدام داعی است؟ داعی مباشر است. اینکه شما دیروز گفتید جازم به استحباب است، داعی به داعی است. یعنی الآن که شما میخواهید نیت شعبان کنید، داعی مباشری تو بر عمل، ماه شعبان است. اما داعی در طول اینکه اصالً چرا من شعبان را روزه میگیرم -چون قبلش هم که روزه نگرفته بودم- این است که روزه میگیرم تا اگر ماه مبارک است، روزه ماه مبارک از من فوت نشود. احتیاط کرده باشم. دو داعی در طول هم را امام علیه السلام به بهترین وجه توضیح دادهاند.

پس امام علیهالسلام در هر دو روایت زهری و سماعه، داعی به داعی را توضیح میدهند، این دو دست به دست هم میدهند -«وقف» که در روایت سماعه است، با این داعی بر داعی که امام یادی میدهند- و همه این ها مویدی میشود که آن تفضل برای این نیست که مأمور به ماه مبارک هیچ شود، پس چرا داعی به داعی را یادی میدهند؟ برای اینکه از تو مأمورٌبه ماه مبارک فوت نشود. نه اینکه بگوییم حتی اگر روزه بگیری فایده ندارد و مأمورٌبه نیست. این چیزی که عرض کردم مویدی این است که تفضل در روایت سماعه با همه این قرائن، در استظهار به قطع میرسیم که تفضل ناظر به «اجزأ» نیست. این حاصل عرض من بود.

> 48:42

شاگرد: ظاهراً با همه این توضیحات، از تعبدی بودن خارج نمیشود. چون همان وقتی که امام می فرمایند تطوع نیست... .

استاد: فرمایش خوبی است. اینکه امام میفرمایند در اینجا تطوع نداریم و تخیل تطوع است، این یک چیز استدلالی است یا یک امر شرعی است؟ یعنی شارع به من میگوید که تخیل تطوع کردی؟ یا امام وقتی میگویند اینجا یک روز معین است، تو تخیل تطوع کردهای؟

قاعده انطباق قهری و صغرای اجزاء صوم ندب از فریضه

شاگرد۲: چرا امام این استدلال را کردند؟ مفاد آن شرعی نیست اما استفاده کردن از آن بهعنوان دلیل، شرعی است. چون میتوانستند آن را نیاورند.

استاد: ببینید نکته خوبی است. او اگر اشکال نکرده بود که حضرت نمیآوردند.

شاگرد۲: منظورم بیان کردن نیست. یعنی آیا این قاعده کلی است که هر کجا این صادق بود، مجزی است؟ تطوع که نیست ولی اینکه تطوع نیست چه دخلی به این دارد که این روزه قبول است؟ شاید تطوع نباشد و تو هم روزه فرض گرفتهای ولی باید قضاء بکنی.

شاگرد: منظورشان این است که در اینجا تطوع نیست. اما آیا شارع در مقام مدیریت امتثال می توانست بگوید من فردی را میخواهم که تو بعینه ماه رمضان را نیت کرده باشی؟ اینکه اصالً ریختش تعبدی است و شارع باید این را بگوید.

استاد: ببینید من همین را عرض کردم. روایت زهری با قسمت اول روایت سماعه یکی هستند. «وقق»، «وقع» دارند. حضرت جواب این بخش را با تفضل میدهند. یعنی میگویند شارع می توانست این کار را بکند اما چرا نکرد؟ چون بتفضل منه، هلک الناس. این دو روایت بهوضوح مکمل هم هستند. بخشی از آنها با هم همراه هستند.

شاگرد۲: اتفاقا نمیشود که روایت زهری تعبد باشد.

استاد: من با ذهن شما موافق هستم. شوخی من نسبت به ذهنهایی که مقابل آن را میگیرد، این است: وقتی من بعضی از عبارات را میبینم میخواهم همینطور خودم را بزنم! این عبارت به این روشنی اما چرا شما به این صورت معنا میکنید؟! ولی در مباحثه نمیشود این کار را کرد. وقتی ما خودمان را میزنیم آنها خوشحال میشوند! از چیزهایی که در مباحثه باید فرهنگش وربیفتد این است که در مباحثه میگویند خصم. واقعش این است که در فضای بحث چرا خصم میگویند؟! للخصم ان یدعی... . اینجا که مخاصمه نیست.

شاگرد: روایت زهری در این مقام نیست که بگوید روزه از واجبهایی است که انطباق قهری در آن قبول است؟

استاد: بله، بلکه در مقام استدلالی است که شما میتوانید با ضوابطی، جای روزه و ماه مبارک، x و y بگذارید.

شاگرد: به حسب مورد به این صورت است.

استاد: من حرفی ندارم. اما شاید این روزه، صغری برای یکی کبری است. یعنی انطباق قهری، مجزی است علی القاعده. لذا حاج آقا رضا فرمودند «علی القاعده». خیلی جمله خوبی داشتند. علی القاعده است الا درجایی‌که دلیل خاص داریم که اینجا نمی‌شود. مواردی داریم که ریخت حکم و موضوع می‌گوید که انطباق قهری کافی نیست. چرا؟ به‌خاطر مورد. و الا حضرت می‌گویند طبق قاعده در امتثال انطباق قهری کافی است.

شاگرد: مثلاً دو دقیقه به طلوع آفتاب نافله صبح خوانده است.

استاد: اینها بحث‌های خیلی خوبی است. مرحوم سید در بحث «انما هی اربع مکان اربع»، در عروه فتوا داده‌اند. آقای حکیم که به اینجا می‌رسند می‌فرمایند روایت صحیحه است و سید هم فتوا داده‌اند. اگر قرار باشد که ما در فقه به این صورت جلو برویم، لازم منه فقه جدید. ما همان جا مفصل بحث کردیم که لازمه آن فقه جدید هست یا نه. سید چرا به این صورت گفتند؟ مفاد حدیث چیست. این بحث هم بحث خوبی است. یعنی ما نمی‌گوییم به جای نماز صبح، نافله فجر بخوان اما حالا آمدیم و کسی خوانده، مانند طواف وداع که دیروز عرض کردم. اگر یک روایت آمد و گفت شما به نیت نافله خواندی ولی یک روایت گفت مجزی است، ما بگوییم خب این روایت خلاف قاعده است! عرض من اینجا است که اگر چنین روایتی بیاید آیا خلاف قاعده است؟ خلاف قاعده نیست. یعنی در مسأله «انما هی اربع مکان اربع» خیلی بحث کردیم که اختلاف ماهوی نماز ظهر و عصر به چیست. حضرت فرمودند «اربع مکان اربع». فرمایش امام معصوم است. تعبد است؟ خب امام فرمودند. اما اگر بخواهیم آن را به یک توجیه قاعده‌مند برگردانیم، اینجا بود که مفصل بحث کردیم تعبد ماهوی بین نمازها به چیست. هر کسی حوصله کرد آنها را ببیند.

والحمد لله رب العالمین